بسم‌الله الرحمن الرحیم

عقل طبیعت

«... ثُمَّ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا إِنَّهَا عُرِضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ الْمَبْنِيَّةِ وَ الْأَرَضِينَ الْمَدْحُوَّةِ وَ الْجِبَالِ ذَاتِ الطُّولِ الْمَنْصُوبَةِ... وَلَكِنْ أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ وَ عَقَلْنَ مَا جَهِلَ مَنْ هُوَ أَضْعَفُ مِنْهُنَّ وَ هُوَ الْإِنْسَانُ (إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولًا) »

امانت الهی بر آسمانهای بر افراشته، و زمین‌های گسترده، و کوههای بلند و استوار عرضه شد ...امّا از عقوبت ترسیدند، و آنچه را که موجود ضعیف‌تری چون انسان به آن نادان بود درک کردند «انسان ستمکار و نادان است». خطبه/190.

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار به نام من دیوانه زدند[1]

امیرالمؤمنین صَلَوَاتُ‌اللهِ‌عَلَیهِ در خطبه یکصد و نود و نه نهج‌البلاغه، به سه موضوع کلی امر نموده و توجه می‌دهند که به ترتیب عبارتند از:

1ـ پای بندی به امر نماز «تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ وَحَافِظُوا عَلَيْهَا وَاسْتَكْثِرُوا»

1. حافظ شیرازی، دیوان اشعار.

2ـ پرداخت زکات «ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَاناً لِأَهْلِ الْإِسْلَام»

3ـ اداء امانت «ثُمَّ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا»

و موضوع بحث ما سومین مورد یعنی عقلی می‌باشد که عهده‌دار «اداء امانت» است که حضرت در خصوص طبیعت (آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها) و انسان به کار برده‌اند.

بنا به فرمودهٔ ایشان طبیعت دارای عقل است: «عَقَلْنَ»، همان عقلی که موجب گردید هنگامی که «امانت الهی» به آنان عرضه شد، امتناع ورزند؛ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا[1] زیرا عاقلانه از عقوبت و سرانجام کار ترسیدند و تحمل سنگینی این بار را در قد و قوارهٔ خود ندیدند؛ «أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ»، لکن انسانِ ضعیف، جاهلانه آن را پذیرفت إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً. فرمایش حضرت در هماهنگی کامل با این آیه شریفه می‌باشد: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً[2].

هم در آیه مذکور و هم در بیان حضرت، نوعی از درک و عقل برای طبیعت (آسمانها، زمین و کوه‌ها) عنوان شده که از عقل و درایت انسان‌ها (در خصوص پذیرش امانت) اگر نگوئیم بهتر است، سالم‌تر می‌باشد.

---

1. قال الله تبارک و تعالی: «به راستی ما امانات خود را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، ولی آنها سرباز زدند و از این‌که آن بار سنگین را برگیرند امتناع کردند و از آن هراسناک شدند، اما انسان آن را بر عهده گرفت، زیرا که او ستم‌کار و نادان بود»؛ سوره مبارکه احزاب/ 72.

2. همان.

اکنون دو سؤال مطرح است:

الف) منظور از امانت چیست؟ و آیا ارائه امانت واقعاً به منظور فقط حمل آن بوده یا تعیین و سنجش ناتوانی‌ها و بی‌کفایتی‌ها؟

ب) چگونه می‌توان برای طبیعت که به ظاهر غیر قابل فهم و درک است و از جمادات می‌باشد، عقلی را قائل شد؟

اجازه بدهید قبل از آن‌که «امانت» را توضیح دهیم، ابتدا به موضوع «اداء امانت» بپردازیم. شکی نیست که اداء امانت «اهلیت» می‌طلبد که اگر اهلیت نباشد I فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا O زیان و محرومیت بر جای می‌ماند. «اهلیت» شدت و ضعف دارد و سقف و کف آن تا جایی است که یا موجب «کمال» و یا منجر به «سلب اهلیت» می‌شود مانند پسر حضرت نوح که به خاطر عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ O از اهلیت خارج شد و خداوند سبحان خطاب به پیامبرش صریحاً فرمود که در این مسیر «اهلیت شناسنامه‌ای» مطرح قِيلَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ O[1].

اگر مروری بر واژهٔ «أهل» در نهج‌البلاغه داشته باشیم موارد فراوان و نقیض یکدیگر را خواهیم یافت که در مورد انسان‌های صالح و طالح به کار رفته است:

«أَهْلُ الْفَنَاءِ وأَهْلُ الْبَقَاءِ» ، «أَهْلَ الشَّرِّ وأَهْلَ الْخَيْرِ» ، «أَهْلَ الدُّنْيَا وأَهْلِ الْآخِرَةِ»، «أَهْلَ الْمَعْصِيَةِ وأَهْلُ طَاعَتِهِ»، «أَهْلِ النَّار وأَهْلِ الْجَنَّةِ»، «أَهْلَ مَسْكَنَةٍ وأَهْلَ

---

1. قال الله تبارک و تعالی: «خدا فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست پسر تو زشت‌کردار است»؛ سورهٔ مبارکه هود/ 46.

قُوَّةٌ» و «أَهْلِ النِّفَاقِ وأَهْلِ الصِّدْقِ»، «أَهْلُ الْغُرُور وأَهْلِ الْخَشْيَةِ»، «أَهْلِ الْجَهْلِ وأَهْلِ الْعِلْمِ» و «أَهْلِ الْأَرْض وأَهْلِ السَّمَاءِ»[1]. و غیره که همگی در دو گروه رذائل و فضائل قرار می‌گیرند. «اهل رذائل» بودن به معنای سنخیّت فاعل با رذیله مذکور است که آن نیز مراتب حداقلی و حداکثری دارد. یا رنگی از آتش می‌گیرد و یا حداکثر خود آتش می‌شود زیرا رذیله و گناه، همان آتش است. قرآن کریم از کسانی یاد می‌کند که یا آتش می‌خورند إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً[2] و یا در رتبه بالاتر، از درون خود آتش تولید می‌کنند وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ[3] و تبدیل به هیزم جهنم و تأمین کننده آتش آن می‌شوند وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً[4]. به تباهی رفتن انسان‌ها و أهل رذیله شدن از موارد به ظاهر ناچیز آغاز می‌شود؛ رفتن به هر کجا، شنیدن و گفتن هر سخنی، نگاه به هر چیزی، خوردن هر طعامی و... انسان‌ها با مشوّش شدن درون‌شان و گام به گام از خوردن آتش شروع می‌کنند و تا تولید آتش و دعوت دیگران به سوی آتش ادامه می‌وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ[5].

«اهل فضائل» شدن نیز نیازمند شایستگی است و اگر فقط یک یا چند فضیلتی

---

1. نهج‌البلاغه، خطبه‌های: «83، 88، 140، 190، 214، 221، 234» و نامه‌های: «26، 28، 31، 53» و حکمت‌های: «77، 470»، ترجمه فیض.

2. قال الله تبارک و تعالی: «جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند»؛ سورهٔ مبارکهٔ نساء/ 10.

3. قال الله تبارک و تعالی: «آتشی که هیزمش مردم و سنگ‌ها خواهند بود»؛ سورهٔ مبارکهٔ تحریم/ 6.

4. قال الله تبارک و تعالی: «و اما باطل‌گرایان آتشگیره و هیزم دوزخند»؛ سورهٔ مبارکهٔ جن/ 15.

5. قال الله تبارک و تعالی: «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به سوی آتش دعوت می‌کنند»؛ سوره مبارکه قصص/ 41.

به منصـهٔ ظهور برسد رتبه‌های اولیه بدست می‌آید ولی اگر با دیگر فضائل تکمیل شود و در همهٔ شئونات فرد جاری گردد، فاعل آن به کمال می‌رسد که اوج کمالِ انسان شایسته نیز دسترسی به مقام رضا و رضوان الهی است. کسب این مقام بدون اهل اداء امانت بودن میسور نیست حتی اگر تمام فضائل دیگر اعم از علم، اخلاق، قرابـت و... در فرد جمع شـــده باشـــد. برای رســـیدن به هر قلّه‌ای علاوه بر این‌که نیازمند انگیزه و حرکت هســـتیم، همچنین باید از دامنه‌ها و کوه‌پایه‌ها به درســـتی عبور کنیم در تمرین امـانت‌داری و «اهل امانت» شـــدن هم باید از همین مســـائل اخلاقی پایین دسـتی شروع کنیم تا از مدنیت جامعه اسلامی خارج نشویم ابتدا در امین بودن هنگام تعامل مادی با دیگران فراموش نکنیم که امام سـجادA سـوگند یاد کردند که اگر قاتل پدرم شـمشیری که با آن ایشان را به شهادت رساند امانت به من بسپارد، در این امانت هرگز خیانت نخواهم کرد و به وی برخواهم گرداند[1]. و پس از ملکه شـدن صـفت امانت‌داری در امور معمولی، متوجه شـریعت شـویم زیرا «امانت به حسـب ظاهر، شـریعت یا دین اسـلام یا قرآن و یا نماز اسـت و به حســـب باطن، حقیقت ولایت می‌باشـــد»[2]. بنـابراین علاوه بر آن‌که «تکالیف شـرعی» امانات حضـرت حق هسـتند، همچنین تمام قوا، اعضـا و جوارح‌مان نیز امانت‌هایی برای به ظهور رسـاندن تکالیف الهی می‌باشـند و به کارگیری‌شـان در مسـیر خلاف رضـایت حق تعالی، خیانت در امانت اسـت و گویی جز امانت‌داری

1. قال السّجادA: «عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ نَبِيّاً لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِيَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبA ائْتَمَنَنِي عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لَأَدَّيْتُهُ إِلَيْه»؛ امالی صدوق، ص 246.
2. امام خمینی، آداب الصلاه، ص 318.

هیچ وظیفه‌ای در این عالم نداریم،

«باید دانســـت که حق، تبارك و تعالی تمام قوا و اعضـــای ظاهریّه و باطنیه را به ما به رســـم **امانت** مرحمت فرموده، در صـــورتی که تمام آن‌ها پاك و پاکیزه و طاهر از قذارات صـــوریه و معنویه بودند و آنچه از عالم غیب برای ما نازل فرموده مطهر از آلایش بوده‌انـد، پس اگر مـا در وقـت ملاقـات آن ذات مقـدس، امانات را بدون آلایش به عالم طبیعت و از قذارات ملك و دنیا به او رد کردیم، امین در **امانت** بودیم، و الا خیانتکار و از اســـلام حقیقی خارج و از ملت رسول اکرمϑ بیرون هستیم»[1].

سـپس به سـمت کسـب ورع که رتبه‌ای بالاتر از تقوا می‌باشـد حرکت کنیم چون «گویی تمام حقیقت ورع اجتناب از خیانت در امانت اســـت»[2] و در این مرحله متوجه می‌شـویم قلب مؤمن که سـریر سلطنت سلطان حقیقی است[3] برترین امانت هر انسانی می‌باشد که ورود محبت هر چیزی غیر از ذات اقدس اِله، ورودی غاصبانه و خیانت به امانت است؛

«باید آثار ایمان در جمیع ظاهر و باطن و ســـرّ و علن نافذ و جاری باشـــد، و چنانچه به قلب دعوی ایمان دارند، ظاهر را هم محکوم به حکم آن کنند تا ریشـــه ایمان در قلب محکم و پابرجا

---

1. امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص 479.
2. همان، ص 476.
3. «أنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَن»؛ بحارالانوار، ج 55، ص 39.

شود و به هیچ عایق و مانعی و تبدل و تغییری زایل شود، و این امانت الهی و قلب طاهر ملکوتی را، که به فطرت الهی مخمّر بود، بی‌تصرف شیطان و دست خیانت به آن ذات مقدس بازپس دهند»[1].

انسان‌ها با پیمودن این راه و گذر از کوهپایه‌ها، آماده صعود نهایی می‌شوند و در آستانه پذیرش «حقیقت ولایت» و «اهل امانت» شدن قرار می‌گیرند. در غیر این صورت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می‌فرمایند کسی که اهل امانت نباشد «خائب» است؛ «فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا». در لغت «الْأَخْيَبِ» به معنای محروم شده، منع شده از چیزی، ناکام، ناامید، زیان دیده و مأیوس شده آمده است. آیا کسی که امانت‌دار نیست از چه چیزی ناامید و مأیوس است؟ و از چه ناحیه‌ای متضرّر شده است؟

چون امانت‌داری اعم از امانت مادی و معنوی، برای صاحب خود همواره قرین نوعی زحمت و اضطراب می‌باشد و آنچه تحمل امانت را شیرین و آسان می‌کند امید پاداشی است که به دنبال خود دارد، بنابراین کسی که اهل امانت نیست ناامید از پاداش است خصوصاً در امور معنوی که اگر به سمت جایگاه «انسان کامل» حرکت نکند، قطعاً محروم و زیان دیده است و با نگاهی دیگر و از زاویه‌ای دیگری مهندسی نظام آفرینش را بر اساس مثلثی می‌بینیم که اضلاع آن را «مودع»، «ودیعه» و «مستودع» تشکیل می‌دهند زیرا به هر طرف که نگاه می‌کنیم

---

1. امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص 536.

خـداونـد ســبحـان را به عنوان ودیعه‌گذار یا «مودع» می‌بینیم، آیات و نعمت‌های بی‌شـمار خداوندی را مشاهده می‌کنیم که به صورت امانت و ودیعه مطرح هستند و تمـامی موجوداتی کـه تکوینـاً یـا تشــریعـاً وظیفه‌ای بر عهده دارند، مســتودع می‌باشند، حتی گیاهان و به قول شاعر، حتی «**شبنم به روی گل به امانت نشسته است!**»[1] و این شکل هندسی نظام آفرینش دائم به ما تذکر می‌دهد که در حفاظت از انبوه امانات گوناگون و اولویت‌بندی آنان هشـیار باشـیم که استردادشان جدّی اســت. بی‌جهـت نبود که امیرالمؤمنین صــلوات الله علیه مدام (یدعوا به کثیراً) از خداوند سبحان طلب می‌کردند که؛

«**خدایا، جانم را نخســتین نعمت گران‌بها و اولین امانتی قرار بده که از من بازپس می‌گیری**»[2].

بنـابراین مـا چـاره‌ای نـداریم به غیر از آن‌که اهل اداء امانت باشــیم زیرا قبلاً امانت را پذیرفته‌ایم و موضـوع تمام شده است اکنون الزاماً باید در برگرداندن آن امین باشیم.

چه موقعی امانت را پذیرفته‌ایم؟

پس از خلقت آسـمان‌ها و زمین، چون ابتدا امانت به آن‌ها عرضـه شد، سپس به انسـان‌ها: «إِنَّهَا عُرِضَتْ عَلَى السَّمَاوَات الْمَبْنِيَّةِ وَ الْأَرَضِينَ الْمَدْحُوَّةِ وَالْجِبَالِ ذَاتِ

---

1. صائب تبریزی، دیوان اشعار.
2. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِيمَةٍ تَنْتَزِعُهَا مِنْ كَرَائِمِي وَأَوَّلَ وَدِيعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعَمِكَ عِنْدِي»، نهج‌البلاغه، خطبه 215.

الطُّولِ الْمَنْصُوبَةِ» چرا آنان از قبول امانت امتناع ورزیدند؟

چون خوف از انتهای کار را داشتند یعنی ترسیدند که نتوانند حق آن را به جای آورند «**أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ**» زیرا در پایان کار امانت را سالم می‌خواهند و در واژهٔ «**أَدَاءُ الْأَمَانَةِ**» دو معنای «حفظ و به مقصد رساندن» مستتر است.

با توجه به این‌که از ناحیهٔ حکیم به آنان عرضه شده بود، آیا ترسیدن‌شان به‌جا بود یا بی‌جا؟

چون عقل به خرج دادند ترس‌شان عاقلانه بود «أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ وَعَقَلْنَ». آنان عاقلِ شفیق یعنی درک کنندهٔ مهربان بودند و دلسوزانه و خیرخواهانه و از ترس ضایع شدن ودیعه از پذیرش امانت امتناع ورزیدند نه از روی تکبر و نافرمانی، پس مستحق عذاب نمی‌باشند. «الشفیق» به مردی گفته می‌شود که دربارهٔ کسی مهربان است و بیم دارد برای او اتفاق ناخوشایندی رخ دهد[1]. آیا خداوند سبحان امانت را برای پذیرفتن به آنان عرضه کرد یا برای نپذیرفتن؟! آیا می‌دانست که نمی‌پذیرند و ناتوان هستند ولی مخصوصاً چنین کاری را انجام داد؟

حق تعالی با این‌که می‌دانست آسمان‌ها و زمین از پذیرش امانت الهی ناتوان هستند ولی حکیمانه به آنان عرضه کرد. همواره انگیزهٔ کار حکیمانه برای غیر حکیم مبهم است و ما دقیقاً نمی‌دانیم همهٔ اسرار الهی در این خصوص چه بوده؟ ولی اینقدر متوجه می‌شویم که با این حرکت یعنی ابتدا عرضه امانت به طبیعت و امتناع آن‌ها و سپس قبول امانت از طرف انسان‌ها، هم عظمت امانت مذکور

---

1. المعجم الوسیط، ج 1، ص 565.

مشـخص شـد و هم جهالت و ظلوم بودن انسـان‌ها آشـکار گردید ضـمن آن‌که می‌شـود خداوند سـبحان چیزی را بخواهد، اراده کند، تقدیر نماید، سپس حکم و امضـاء نموده ولی انجام آن را دوسـت نداشـته باشـد! شـاید از این بیان تعجب کرده‌اید و ارتباط کمی با بحث ما داشـته باشـد ولی ترجمه سـخن نورانی امام صادقA است که می‌فرمایند: «(إنَّ اللهَ) شَاءَ وَأَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى... وَ لَمْ يُحِبَ»[1].

خداوند سبحان به حضرت ابراهیم امر نمود که فرزندش را ذبح کند در حالی که نخواست او را ذبح نماید و اگر می‌خواست مشیّت حضرت ابراهیم بر مشیّت حق‌تعالی غلبه نمی‌نمود و یا به ابلیس امر فرمود که برای آدم سـجده کند اما نخواست که سجده کند و اگر خدا می‌خواسـت حتماً ابلیس سـجده می‌کرد، و آدم را از خوردن میوه آن درخت نهی نمود و خواسـت که از آن بخورد و اگر نمی‌خواسـت، نمی‌خورد و این همان توضیح «أَمَرَ اللَّهُ وَلَمْ يَشَأْ وَشَاءَ وَلَمْ يَأْمُر»[2] می‌باشد.

در هر صـورت خداوند سبحان امانت را به آسمان‌ها و زمین عرضه کرد در حالی که نمی‌خواست آن را بپذیرند. البته اگر آسمان‌ها و زمین به هر دلیلی لیاقت حمل و به مقصـد رسـاندن «بار امانت» را نداشـتند، حداقل صداقت داشتند که اعلام عدم پذیرش کردند چون بر مبنای عقل پیش آمدند و قبول آن را عقلانی ندیدند و برای پذیرش این مسئولیت نیازمند چیزی فراتر از عقل بودند که فاقد آن هستند ولی انسان عاقل در حالی که لایق نبود، صادق هم نبود. لایق نبود چون می‌خواست بار امانت را در ظرف عقلش

---

1. اصول کافی، ج 1، ص 150.

2. قال الصـادقA: «(ممکن است) چیزی را خدا امر کند ولی نخواهد، و نیز چیزی را بخواهد ولی امر نکند»؛ اصول کافی، ج 1، ص 150.

بنهد در حالی که اولاً با عناوین «ظَلُوماً جَهُولاً» ورود به بهشت غیر ممکن است و ثانیاً ماشین عقل در ایستگاه بهشت همه مسافرانش را پیاده می‌کند و مرحلهٔ بالاتری برایش متصوّر نیست «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ»[1]، و صادق نبود چون بر مبنای همان عقل هم عمل نکرد. پس، طبیعت عقل به خرج داد و ترسید، انسان عقل به خرج نداد و بی‌مهابا ورود پیدا کرد و این اشتباه اول او بود که دو مدال «ظلم و جهل» را تا ابد بر سینهٔ خویش آویزان نمود البته اگر فقط عاقلانه جلو می‌آمد دومین اشتباه را نیز مرتکب می‌شد زیرا او هم عقل به خرج می‌داد و عقب‌نشینی می‌کرد و به نظر می‌رسد فقط یک راه برای او پسندیده شده بود و این‌که، «عاشقانه» به استقبال اخذ امانت می‌رفت نه جاهلانه و نه عاقلانهٔ محض. تا هم تحملش مستانه و شیدایی باشد و هم گرد ظلم و جهل بر ساحت قدسی‌اش نمی‌نشست و باب جهنم تا ابد بر وی مسدود می‌شد و نیازی به ورود اجباری و سپس خروج گزینشی وَإِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا[2] نبود.

اکنون که کار از کار گذشته است ناچار باید به سمت «عقلِ عشق زده» ای برود که او را به پرواز درآرد. «عقلی» که با نورش صاحب خود را از ورود به راه‌های ظلمت و جهل پرهیز دهد و «عشقی» که «حُجُبَ النُّورِ» را در نوردیده و به «مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ»[3]

---

1. قال الصادقA: «عقل چیزی است که به وسیلهٔ آن خدای مهربان پرستش می‌شود و با آن بهشت‌ها به دست می‌آید»؛ بحارالانوار، ج 1، ص 116.

2. قال الله تبارک و تعالی: وَإِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً؛ «و هیچ یک از شما مردم ــ چه کافران و چه مؤمنان ــ نیست مگر این‌که گرداگرد دوزخ می‌آید، این کار بر پروردگارت حتمی و بایسته است»؛ سوره مبارکه مریم/ 71.

3. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: «إِلَهِی هَبْ لِی كَمَالَ الِانْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ

متصلش کند، زیرا هم نور عقل را به ما نمایانده و هم شور عشق را چشانده‌اند.

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد — **عشق** پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه‌ای کرد رخش، دید ملک **عشق** — عین آتش شد از این غیرت و بر آدم

عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ — برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم

به سؤال اول بر می‌گردیم، آیا منظور از امانت در آیهٔ مذکور و در کلام حضرت چیست؟

در بسیاری از روایات ما تصریح شده که منظور از امانت «ولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه» است[2] و نیز سیّد السّاجدین A بر سر قبر ایشان می‌ایستادند و می‌گریستند و می‌فرمودند:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ»[3].

البته در روایات دیگری مصداق‌هایی از قبیل دین، معرفت، تکلیف و غیره نیز بیان شده است لکن مصداق اکمل و اتمّ آن، ولایت اهل‌بیت Δ می‌باشد ضمن آن‌که بازگشت همهٔ آن‌ها به ولایت خداوند سبحان است.

قطعاً منظور از امانت نمی‌تواند عباداتی از قبیل نماز و تسبیح و سجود باشد

قُدْسِكَ»؛ فرازی از مناجات شعبانیه.

1. حافظ شیرازی، دیوان اشعار.

2. امام باقر A فرمودند: «پدرم در پشت کوفه و بر سر قبر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ایستادند و گریستند و فرمودند: سلام بر تو ای امانت خدا در زمین و حجت او بر بندگانش»؛ فرحه الغری بصرحهٔ القری، ص 41.

3. قال الصادق A: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً O قَالَ هِيَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ A»؛ اصول کافی، ج 1، ص 413.

زیرا در انجام این کارها همه هستی با انسان‌ها مشترک هستند آن هم نه فقط تکویناً بلکه به «تمام معنی الکلمه و به حقیقت معنی الکلمه» در حالی که قرآن می‌فرماید: «فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها»، آن‌ها اِبا کردند از پذیرش امانت و این امر فقط مختص انسان بدون مشارکت دیگران است اگر ما تسبیح می‌گوئیم و نماز می‌خوانیم و سجده می‌کنیم، تمام آنچه که در آسمان‌ها و زمین هست، تسبیح و نماز خود را می‌دانند؛ «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللهُ عَلِيمٌ بِما يَفْعَلُونَ»[1] و هر صبح و شب از روی اطاعت یا اکراه خدا را سجده می‌کنند؛ «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ»[2] جملهٔ «أَداءَ الأَمانَةِ» می‌تواند در امور مادی و معنوی مصداق‌های بی‌شماری داشته باشد از یک کالای کم ارزش مادی تا عظیم‌ترین گوهر یا گنج معنوی و نقطهٔ مقابل آن نیز غصب و خیانت در امانت است که می‌تواند مشمول عرصه‌گاهی از وسعت عرش تا فرش و از مشمئزی «دَنَس» تا هولناکی «کَفَر» باشد. اگر در امور مادی، خیانت در امانت به اندازهٔ جابجایی یک شلوار معمولی به «يُدَنِّسْ نَفْسَهُ» یعنی پلیدی نفس انسان منجر

---

1. قال الله تبارک و تعالی: «آیا ندانسته‌ای که هر که در آسمان‌ها و زمین است و پرندگان گشوده بال، خدا را با هستی خویش تسبیح می‌گویند و وجود نیازمندشان بی‌نیازی او را اعلام می‌کند؟ این حقیقتی است بس روشن و آشکار. همه موجودات راه عرضهٔ نیاز خود را به درگاه خدا می‌دانند و از تسبیح گفتن خود آگاهند و خدا به آنچه می‌کنند داناست»؛ سورهٔ مبارکهٔ نور/ 41.

2. قال الله تبارک و تعالی: «همه کسانی که در آسمان‌ها و زمینند، خواه ناخواه در برابر خدا خاضعند و برای او سجده می‌کنند و نیز سایه‌هایشان در هر بامداد و شامگاه»؛ سورهٔ مبارکهٔ رعد/ 15.

شود[1]، آیا برای غصب و خیانت در عظیم‌ترین موهبت معنوی یعنی «ولایت» که به فرمایش امام باقرA، اولین مرتبه توسط «ابوفلان»[2] انجام شد، چه اتفاقی باید بیفتد؟ کسی که ظالمانه و متکبرانه امانتی را پذیرفته که در توانش نبوده و لباسی را بر تن نموده که اندازه‌اش نبوده اســـت «لَقَدْ تَقَمَّصـــَهَا» امام باقرA می‌فرمایند هرگاه ابن عبـاس یـاد جملهٔ حضـــرت فاطمهB[3] می‌افتاد می‌گفت: «ما این مطلب را در قرآن

---

1. عن الصادقA؛ «أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَبْعَثُ إِلَى الرَّجُلِ يَقُولُ ابْتَعْ لِي ثَوْباً فَيَطْلُبُ فِي السُّوقِ فَيَكُونُ عِنْدَهُ مِثْلُ مَا يَجِدُ لَهُ فِي السُّوقِ فَيُعْطِيهِ مِنْ عِنْدِهِ. قَالَ: لَا يَقْرَبَنَّ هَذَا وَ لَا يُدَنِّسْ نَفْسَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً**» O؛ از امام صادقA در مورد مردی سوال شد که شخصی به او می‌گوید برای من یک جامه بخر و آن را در بازار پیدا می‌کند ولی خودش هم مانند او را دارد، و جامه خود را به او می‌دهد. امامA فرمود: هرگز به چنین کاری نزدیک هم نشود و نفس خود را چرکین و پلید نکند و سپس آیه مذکور را تلاوت فرمود»؛ بحارالانوار، ج 57، ص 282.

2. بحارالانوار، ج 23، ص 281.

3. عن فاطمه الزهراB: «قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ9 لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ صِرْتُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى فَكَانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى فَأَبْصَرْتُهُ بِقَلْبِي وَ لَمْ أَرَهُ بِعَيْنِي فَسَمِعْتُ أَذَاناً مَثْنَى مَثْنَى وَ إِقَامَةً وَتْراً وَتْراً فَسَمِعْتُ مُنَادِياً يُنَادِي يَا مَلَائِكَتِي وَ سُكَّانَ سَمَاوَاتِي وَ أَرْضِي وَ حَمَلَةَ عَرْشِي اشْهَدُوا أَنِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي لَا شَرِيكَ لِي قَالُوا شَهِدْنَا وَ أَقْرَرْنَا قَالَ اشْهَدُوا يَا مَلَائِكَتِي وَ سُكَّانَ سَمَاوَاتِي وَ أَرْضِي وَ حَمَلَةَ عَرْشِي أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدِي وَ رَسُولِي قَالُوا شَهِدْنَا وَ أَقْرَرْنَا قَالَ اشْهَدُوا يَا مَلَائِكَتِي وَ سُكَّانَ سَمَاوَاتِي وَ أَرْضِي وَ حَمَلَةَ عَرْشِي أَنَّ عَلِيّاً وَلِيِّي وَ وَلِيُّ رَسُولِي وَ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ رَسُولِي قَالُوا شَهِدْنَا وَ أَقْرَرْنَا؛ حضرت فاطمهB نقل می‌کنند که پدرم فرمود: وقتی مرا به آسمان‌ها بالا بردند به سدره المنتهی رسیدم که به فاصلهٔ یک ذره کمان یا کمتر از آن قرار داشتم، با چشم دل دیدم و نه با چشم سر، پس شنیدم اذان را دو تا دو تا و اقامه را یکی یکی، و شـنیدم که منادی ندا کرد: ای ملائکه من و سـاکنان آسـمان‌ها و زمین و حاملین عرشم، گواهی دهید که خدایی جز من نیست، یکتایم و شریکی ندارم، گفتند: گواهیم و اقرار داریم. ای ملائکه من و سـاکنان آسـمان‌ها و زمین و حاملین عرشـم گواهی دهید که محمد بنده و پیامبر من اسـت، گفتند گواهیم و اقرار داریم. فرمود: ای ملائکه و سـاکنان آسـمان‌ها و زمین و حاملین عرشـم،

می‌یابیم، آن‌جا که خداوند فرموده **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** O، و به خدا سوگند طلا و نقره و گنج‌های زمین را به امانت نزد آن‌ها نسپرد، بلکه قبل از خلقت آدم به آسمان‌ها و کوه‌ها و زمین وحی کرد که من ذرّیّهٔ محمدϑ را به امانت در میان شما می‌گذارم تا چگونه با آن‌ها رفتار می‌کنید؟ وقتی شما را خواندند به آن‌ها جواب دهید و هرگاه از شما پناه خواستند، پناه دهید و در برابر دشمنان‌شان از آن‌ها اطاعت کنید. سپس آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از این مأموریت ترسیدند که مبادا کوتاهی کنند ولی بنی‌آدم این بار را حمل کرد و چه حمل کردنی؟! سپس امام باقرA فرمودند:

«وَاللَّهِ مَا وَفَوْا بِمَا حَمَلُوا مِنْ طَاعَتِهِمْ؛

به خدا قسم وفا نکردند در امانت خود از نظر فرمانبرداری»[1].

مرحوم علامه طباطبایی در المیزان پس از نقد نظرات مختلف مفسرین در خصوص «امانت» می‌فرمایند:

«امانت عبارت است از چیزی که خدای تعالی آن را به انسان به ودیعه سپرده تا انسان آن را برای خدا حفظ کند و سالم و مستقیم نگه بدارد و سپس به صاحبش یعنی خدای سبحان برگرداند... و امانت مذکور کمالی است که با تلبّس به اعمال صالح و سلوك طریقهٔ کمال، حاصل می‌شود و از حضیض ماده

گواهی دهید که علی ولیّ من و ولیّ رسول من و ولیّ مؤمنین است بعد از پیامبر، گفتند: گواهی می‌دهیم و اقرار داریم»؛ بحارالانوار، ج 23، ص 282.

1. بحارالانوار، ج 23، ص 283.

به اوج اخلاص ارتقاء پیدا می‌کند و خداوند سبحان انسان حامل آن امانت را برای خود خالص می‌کند چنین کسی تنها خدا متولی امور اوست و جز ولایت الهی هیچ موجودی از آسمان و زمین در امور او دخالت ندارند. پس مراد از امانت عبارت شد از ولایت الهی... و إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ O معنایش این است که ما ولایت الهی و استکمال به حقایق دین حق را، چه علم به آن حقایق و چه عمل به آنها را، به آسمان‌ها و زمین عرضه کردیم و معنای عرضه کردن، آن است که ما یکایك موجودات را با آن سنجیدیم و قیاس کردیم، هیچ یك استعداد پذیرش آن را نداشتند به جز انسان»[1].

اگرچه رند و خراب و گدای خانه به دوشم — گدایی در عشقت به سلطنت نفروشم
فلک خمیده نگاهش به من که با تن چون — چگونه بار **امانت** نشانده‌اند به دوشم؟![2]

بنابراین منظور از فرمایش حضرت که می‌فرمایند: «کسی که امانت‌دار و اهل امانت نیست زیانکار می‌باشد»[3] یعنی کسی که با نپیمودن راه کمال و کسب حقایق علمی و عملی دین، و خالص نکردن خود و عمل خویش در جایگاه ولایت الهی قرار نگیرد و جایگاه خود را تباه سازد، در حالی که به حرکت در

1. المیزان، ج 16، ص 524.
2. شهریار، دیوان اشعار.
3. قال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: «فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا»؛ نهج‌البلاغه، خطبه 199.

مسـیر ماده به معنا و اسـفل به اعلا متعهد بوده و قبلاً این ولایت را به عنوان امانت پذیرفته بود، و کسی که اهل پیمایش این راه نباشد زیان‌کار است. و چون انسان‌ها حتی مالک هیچ یک از شـئونات خویش نیسـتند بلکه امانت‌داری هسـتند که با برتری دادن و امـارت نفس بر عقـل، ظلم فـاحشـی را مرتکـب شـده‌انـد، ظلوم بودن‌شـان کاملاً محرز اسـت. انسـان «ظالمانه» بار امانت را بر دوش دارد زیرا حق آن‌را ادا نمی‌کند و گرفتار شرک و نفاق و افراط و تفریط است. و انسان «جاهلانه بـار امـانـت را بـه دوش دارد زیرا از شـناخت کامل عواقب خیانت به این امانت، ناآگاه اسـت و اشـغال جایگاه خلیفه الهی می‌طلبد که کار خدایی بکند در حالی که با مصادرهٔ این جایگاه به دشمنی با خالق و دوستی شهوات پرداخته که هلاکت دائمی را به دنبال دارد و در حقیقت، انسـان به نابودی ابدی سـرمایه‌های وجودی خویش جاهل و یا خود را به تجاهل زده اسـت و در یک جمع‌بندی کلّی‌تر شـاید بتوان گفت غرور و تکبر انسـان‌ها در این خسـران نقش اسـاسی دارد و نقطهٔ مقابل آن تواضـع و تسـلیم می‌باشـد و اوج خضوع و خشوع نیز سجود باطنی است که با عشـق محقق می‌شـود زیرا سـجود ظاهری را عقل لحظه به لحظه با محاسـبه روابط خالق و مخلوقی و وجوب شـکرگزاری در قبال دریافت نعمت‌ها توصـیه می‌کند. البته به هیچ وجه ما قصـد تحقیر عقل و اسـائه ادب به سـاحت حجت باطنی حق تعـالی را نـداریم لکن این یـک حقیقتی اسـت کـه عقـل در هر حرکت، از خود ردپـایی می‌گـذارد که نمایان‌گر کاری عاقلانه و سـتودنی اسـت غافل از آن‌که شـروع خوبی هم برای «تبرّج» و «منیّت» اسـت و همین «اثر و نشـانه» کار را برای

عاشق که در بی‌نشانی به دنبال کشف و شهود است، خراب می‌کند و به همین جهت است که معتقدیم اگر انسان عاشقانه بار امانت را می‌پذیرفت، مشکل استکبار درونی‌اش هم حل شده بود ولی اکنون ناگزیر برای رسیدن به گنج حقیقی باید عاقلانه رنج بار امانت را تا هنگام قبض روح بر دوش بکشد و یا با عقلِ عشق زده این رنج را تلطیف کند.

خاطر خیاط عقل گرچه بسی بخیه زد هیچ قبایی ندوخت لایق بالای عشق![1]

ب) و اما دومین سؤال که چگونه می‌توان عقلی را برای طبیعت در نظر گرفت در صورتی که عقل مربوط به موجودی دارای علم و شعور است؟

بدون تردید دو کلمهٔ «أَشْفَقْنَ؛ ترسیدند» و «عَقَلْنَ؛ تعقل کردند» که در مورد طبیعت بکار رفته ما را ملزم می‌کند تا نوعی از شعور و علم را برای طبیعت در نظر بگیریم زیرا برای کسی و چیزی که اندک علمی داشته باشد می‌توان ترسیدن یا نترسیدن را مطرح نمود و علم و عقل، نیز لازم و ملزوم یکدیگرند یعنی نمی‌توان عقل را برای موجودی تصور کرد که دارای علم نباشد زیرا؛ «إِنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْم»[2] و نیز «مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْل»[3].

به نظر می‌رسد که اگر در موضوع چگونگی تسبیح موجودات عالم مروری کنیم، کمکی به فهم این موضوع خواهد بود.

---

1. عطار نیشابوری، دیوان اشعار.
2. امام کاظمA: «عقل همراه علم است»؛ بحارالانوار، ج 1، ص 132.
3. امام کاظمA: «شناخت علم به وسیله عقل است»؛ بحارالانوار، ج 1، ص 13.

خداوند سبحان در مورد همهٔ موجودات از جمله آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها به صراحت می‌فرماید که لحظه به لحظه در حال تسبیح و ستایش هستند[4]. تسبیح مصدر فعل (سبح) و به معنای منزه داشتن حق تعالی از هر عیب، کمبود، حاجت و غیره است. انسان‌ها با استخدام کلمات و به وسیلهٔ زبان و صوت‌هایی که دارای معانی مشخص و قراردادی هستند به این کار مبادرت می‌کنند ولی برای موجودات دیگر می‌تواند به گونه‌ای دیگر هم باشد.

علامه طباطبایی6 می‌فرمایند:

«کلام منحصرا در آواز نیست. بلکه هر چیزی که از مقاصد کشف و پرده‌برداری کند. کلام است و موجودات آسمانی و زمینی و خود آسمان و زمین همه به طور صریح از وحدانیت ربّ خود در ربوبیت کشف می‌کنند و او را از هر عیب و نقص منزه می‌دارند»[5].

البته منظور از تسبیح خداوند سبحان توسط جمادات، فقط تسبیح به طور مجاز نیست به این معنا که مثلاً آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها بخواهند فقط با هستی خود و تکویناً ثابت و دلالت کنند بر این که خالق آن‌ها از هر عیب و نقص مبرّا است، هرچند همین‌گونه هم هست، بلکه با توجه به دو نکته متوجه تسبیح همهٔ موجودات به معنای حقیقی کلمه می‌شویم:

---

4. قال الله تبارك و تعالى: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ ما في السَّماواتِ وَ ما في الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»؛ «آنچه در آسمان‌ها و زمین است خدا را تسبیح می‌گویند و او را به پاکی از هر عیب و نقصی یاد می‌کنند»؛ سوره مبارکه جمعه/ 1.

5. المیزان، ج 13، ص 150.

1ـ همه موجودات از علم بهره‌دارند. قالُوا أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذي أَنْطَقَ شَيْءٍ [1]

إِلَى السَّماءِ وَهِيَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَلِلأَرْضِ ائْتِيا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قالَتا

أَتَيْنا طائِعينَ [2].

2ـ آیهٔ شریفهٔ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ [3]

دلالت می‌کند بر این که تسبیح موجودات فقط به صورت مجازی و یا با زبان حال نیست زیرا به صراحت می‌فرماید: شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. در حالی که ما تسبیح مجازی آنان را که با هستی خود دلالت بر وجود صانع و خالقشان می‌کنند را می‌فهمیم. بنابراین آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها به نوعی به تسبیح عالمانه حق‌تعالی مشغول هستند که برای ما قابل فهم نیستند و طبق فرمایش مرحوم علامه طباطبایی 6 در المیزان:

«همه، خدا را به تمام معنی الکلمه و به حقیقت معنی الکلمه تسبیح می‌گویند... هر چند که ما زبان آنها را نفهمیم، نفهمیدن ما دلیل بر این نیست که مثلا جمادات زبان ندارند بلکه قرآن کریم تصریح دارد بر این که تمامی موجودات

---

1. قال الله تبارک و تعالی: «[پوست بدن مجرمان در روز قیامت] می‌گویند: همان خدایی که همه چیز را ناطق ساخته ما را به سخن درآورده است»؛ سورهٔ مبارکهٔ فصلت / 21.

2. قال الله تبارک و تعالی: «سپس به آفرینش آسمان پرداخت، و آن توده‌ای از دود بود. پس به آسمان و زمین فرمود: خواه یا ناخواه باید به صحنهٔ وجود بیائید. گفتند: آمدیم و همه به دلخواه مطیع فرمان تو هستیم»؛ سوره مبارکهٔ فصلت / 11.

3. قال الله تبارک و تعالی: «و هیچ چیزی نیست مگر این‌که خدا را همراه با ستایش او تسبیح می‌گوید ولی شما تسبیح آن‌ها را در نمی‌یابید»؛ سورهٔ مبارکهٔ اسراء/ 44.

زبان دارند قالُوا أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ O[1].

و خلاصه آن‌که انسان‌ها به علت جهالت و خودخواهی‌شان است که خود را میزان هر چیزی قرار داده و هر خبر و پدیده‌ای را ابتدا با اندوخته‌ها و یافته‌های ذهنی و طبیعی خویش مقایسه می‌کنند و اگر مشابه آن را نیافتند به سهولت تکذیب یا تردید نموده و در واقع هماره خود را محور قرار می‌دهند.

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم　　با شما نامحرمان ما خامُشیم[2]

و جالب آنکه خداوند سبحان صریحاً فرموده لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ O؛ «شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید»؛ ولی ما جاهلانه می‌خواهیم و تلاش می‌کنیم تا نوع تسبیح‌شان را بفهمیم که در این صورت نعوذاً بالله کلام حق تعالی را باطل کرده‌ایم!

اصولاً خداوند سبحان، عالَم غفلت‌زده نیافریده بلکه جهانی را خلق نموده که مشغول به خودش هستند، همه در غلغله و وِلوله وتسبیحِ حضرت حق، علم، بیان، تسبیح، ترسیدن، همه اینها مربوط به موجود دارای درک، فهم و عقل است که امیرالمؤمنین صَلَوَاتُ‌اللهِ‌عَلَیهِ هماهنگ با منطق قرآن شریف، طبیعت را واجد این امور می‌دانند.

هست اشیاء جمله در تسبیح حق　　خواه گویا خواه خاموش از نطق
جمله اشیاء لمعه‌ای از نور اوست　　خواه دشمن گیر خواه گیر دوست

---

1. المیزان، ج 19، ص 252.
2. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم.

از می شـوقش همه گردیده مسـت | خواه مؤمن گیر خواهی بـت‌پرسـت
سـرعت افلاک و سـنگینی خاک | جملگی از شـوق آن بی‌چونِ پـاک
اصـطکاک باد هم از یاد اوسـت | اضـطراب آب هم از داد اوسـت
عنصـر و افلاک هر دو در طواف | در طلب، هم تیره‌دل هم‌سـینه‌صـاف
چـرخ و انـجم پـای‌زن در راه او | دایم از شـوق وی انـدر جسـتجو
جملگی‌پاگشـت و اندر وی شتافت | پـای تا سـر دیده شـد، او را نیافت
لیـک آن کو یک قدم دارد سـبق | می‌ربـایـد عقـل و هوش از قرب حق
هرکه‌را گامی‌دراین راه پیش گشت | در نهادش نور هسـتی بیش گشـت[1]

و نکتهٔ آخر آن که سجود اوج عبودیت و فراتر از تسبیح است و نزدیک‌ترین حالت بنده به خداوند سـبحان می‌باشـد. قرآن کریم در این خصـوص به موضـوع عجیبی اشـاره فرموده مبنی بر این‌کـه مجموع انسـان‌هـا در زمینهٔ عبودیت گامی عقب‌تر از همه موجودات عالم هستند!:

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذابُ وَمَنْ يُهِنِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللهَ يَفْعَلُ ما يَشاءُ O[2].

---

1. صدر الدین شیرازی (ملاصدرا)، مجموعه اشعار، ص 38.

2. قال الله تبارک و تعالی: «آیا ندانسـته‌ای که هرکه در آسـمان‌ها و زمین است، و نیز خورشید و ماه و ستارگاه و کوه‌ها و درختان و جنبندگان در برابر عظمت و شکوه خدا خضوع می‌کنند! و آیا ندانسته‌ای که بسیاری از مردم پیشانی به خاک سائیده و سجده نموده و بسیاری هم از سجده به درگاه او خودداری می‌ورزند و به همین سـبب عذاب بر آن‌ها حتمی شده است؟ اینانند که خدا خوار و حقیرشان می‌دارد، و هر کـه را خـدا خوار دارد گرامی دارنـده‌ای برای او نخواهـد بود. قطعـاً خـدا هر چـه بخواهد انجام می‌دهد»؛ سورهٔ مبارکه حج/ 18.

با توجه به این که جمادات از گیاهان پست‌تر هستند، گیاهان هم از حیوانات پست‌تر می‌باشند و حیوان از انسان پست‌تر است ولی انسانِ گل سرسبد آفرینش به وظیفهٔ خود عمل نمی‌کند یعنی همه موجودات عالم از جمله خورشید، ماه، ستارگان و کوه‌هایی که ما آنها را فقط سنگ می‌بینیم و گیاهان و جنبندگان، همه بلااستثناء به سجده مشغول هستند ولی نوبت به ما انسان‌ها که می‌رسد نمی‌فرماید همهٔ انسان‌ها بلکه فرموده «کَثیرٌ مِنَ النّاسِ» در فضایی که همه موجودات عالم اعم از جمادات، گیاهان و حیوانات به وظایف‌شان عمل می‌کنند، برای ما انسان‌ها بسیار زشت است که حتی از «ذکرمان» هم عقب مانده و عملاً ساجد و ذاکر نباشیم، به قول حکیمی که می‌فرمود: «برخی نام خدا را بر زبان‌شان جاری می‌کنند در حالی که ذکر آنان ذاکر است و خودشان غافل!».

درون گنبد گردون فتنه‌بار مخسب — به زیر سایه پل، موسم بهار مخسب
ترا به گوهر دل کرده‌اند **امانت‌دار** — ز دزد، امانت حق را نگه‌دار، مخسب[1]

قم - اردی‌بهشت 1392

1. صائب تبریزی، دیوان اشعار.